

پیرزنی را پرسیدند که دیهی بیشتر دوست داری یا ... ی؟ گفت: من با روستائیان گفت و شنید نمی توانم کرد.»^۱

«از فرزندی که فرمان نبرد، و زن ناسازگار و خدمتکار حجتگیر، چاره‌های پیرو کاهل و دوست بی‌منفعت برخوردار طمع مدارید.»^۲

رازی و گیلانی و قزوینی با هم به حج رفتند. قزوینی مفلس بود و رازی و گیلانی توانگر بودند. رازی چون دست در حلقه کعبه زد، گفت: خدایا به‌شکرانه آنکه سرا اینجا آوردی «بلیان» و «بنفشه» را از مال خود آزاد کردم. گیلانی چون حلقه بگرفت، گفت: بدین شکرانه، «مبارک» و «سنقر» آزاد کردم. قزوینی چون حلقه بگرفت، گفت: خدایا تویی دانی که من نه بلیان دارم و نه سنقر و نه بنفشه و نه مبارک، بدین شکرانه مادر فاطمه را از خود به‌سه طلاق آزاد کردم.^۳

«نجاری زنی بخواست. بعد از سه ماه پسری بیاورد. از پدرش پرسیدند. این پسر را چه نام نهیم؟ گفت: چون نه‌ماهه را به‌سه ماه آمده است، او را «چاپارایلیچی» نام باید کرد.»^۴

المجرد: آنکه به‌ریش دنیا بخندد

ذوالقرنین: آنکه دوزن دارد

البوسه: دلال جماع

البدبخت: جوانی که زن پیر دارد

الطلاق: علاج او

لغوز: بالای غوز: مادر زن

العشق: کار بیکاران

الخاتون: آنکه معشوق بسیار دارد

صاحب‌الخیر: آنکه پیرزنی را به‌جماعی بنوازد

الروسیاه: عاشقی که بار اول به‌معشوق رسد و کیرش برنخیزد

البیریش: زن روباز

الپاکداسن: زنی که یک‌دوست بیش ندارد

العاشق: اسم فاعل «المعشوق» اسم مفعول

الاسرد: راهنمای شهوت

البوسه: وکیل و وصی و چاشنی جماع

الغول: دلاله

اشقی‌الاشقیاء: آنکه بیشتر دارد

الشهوة: خانه برانداز سرد و زن

القوج‌والشاخدار: آنکه زنش قصه «ویس و رامین» خواند

الفرج‌بعدالشدّة: لفظ سه طلاق

۱. همان، ص ۲۶۴.

۲. همان، ص ۲۷۱.

۳. همان، ص ۲۷۲.

۴. همان، ص ۲۷۲.

www.Bakhtiaries.com

المرك والجنك: خدستكار كاسل

المغبون: عاشق بی سیم

المستور: آنکه به یک عاشق قانع باشد

الجلق: دستگیر مفسدان

الگریستنی: حالت خوشرویی که ریشش بر آید

البیکم: آن که از جماع سیر نشود

الفشارقبر: آغوش پیرزن

الغلام: زن نازا

العشق: نهایت خبط

طوق اللعنه: داماد همیشه در خانه^۱

وضع عمومی زنان در دوره قرون وسطی

با اینکه از دیرباز زنان نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دادند، در کتب و منابع تاریخی و اجتماعی، کمتر ناسی از ایشان به میان آمده است. با این حال، از حکایات و داستانها و داوریهای گوناگونی که در منابع مختلف در باره زنان موجود است، می توان کمابیش به موقعیت اجتماعی، حقوقی، قضایی و اقتصادی آنان پی برد.

در مقدمه تاریخ طبرستان و رویان در شرح حال مردم پیشین مازندران چنین می - خوانیم: استرابین جغرافیدان یونان (در کتاب، یازده، فصل ۸) چنین می نویسد: «تپوریهها» (در کوههای شمالی سمنان) و «سرد» (آماردها) - که شهر آمل مأخوذ از نام ایشان است - جامه سیاه می پوشند و موهای بلند دارند و بالعکس، زنان لباس و سوی کوتاه. و کسی که از دیگران دلیرتر باشد، با هر زنی که بخواهد می تواند ازدواج کند.»^۲

با اینکه پس از حمله اعراب به ایران عملاً زنها از فعالیتهای شراکت زنان در جنگ گوناگون اجتماعی محروم گردیدند باز، گه گاه در زوایای تاریخ، از شهاست و رزمجویی آنان سخن به میان آمده است؛ از جمله در شاهنامه چنین آمده است:

چو آگاه شد دختر گزدهم
غمین گشت بر زد خروشی به درد
زنی بود برسان گردی سوار
کجا نام او بود گرد آفرید
پوشید درع سواران به جنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره
.. بدانت سهراب کو دختر است
.. شگفت آمدش گفت از ایران سپاه

که سالار آن انجمن گشت گم
بر آورد از دل یکی باد سرد
همیشه به جنگ اندرون ناسدار
که چون او به جنگ اندرون کس ندید
نبود اندر آن کار جای درنگ
بزد بسر سر ترك روسی گره
سر سوی او از در افسر است
چنین دختر آید به آوردگاه

۱. همان، ص ۲۲۵-۲۱۵ (به تنادب).

۲. تاریخ طبرستان (رویان و مازندران، پیشین، ص ۹ (مقدمه، به قلم دکتر محمد جواد مشکور).

در تادیک بیهقی ضمن توصیف جنگ طوسیان با نیشابوریان می‌خوانیم: پس از آنکه احمد طوسیان را به‌موضوعی که می‌خواست، کشانید، با بوق و طبل تودهٔ مردم نیشابور را به کمک طلبید. مردان و زنان به یاری احمد شتافتند و طوسیان را از پای در آوردند. اینک جمله‌ای چند از تادیک بیهقی: «... به یک بار بوقها و طبلها بزدند و مردم عام و غوغا به یک‌بار خروشی بکردند... طوسیان از پیش و پس گرفتند و سرشان می‌بریدند. چنانکه دیدند، پنج و شش زن در باغهای یابان بیست و اند مرد را از طوسیان پیش کرده بودند و سیلی می‌زدند.»

نویسندهٔ (احق‌الصدور)، در ضمن بیان مستولی شدن خوارزمشاه به مملکت عراق، می‌نویسد: «ساجق قلب بیاراست و زنان خوارزمی زره پوشیدند. هرزنی پنجاه مرد عراقی را می‌راند... عراقیان هزیمت شدند و زنان قتلی کردند که دوهم نبود.» همچنین در تادیک کرمان می‌خوانیم که مقارن حملهٔ مغول در جنگی که بین ابوالقاسم و اسیر براق در گرفت. اسیر براق «از جهت قلت عدد رجال، زنان را اسلحه داد، با مردان به قتال متابعت کردند...»^۱ همچنین در این کتاب در تاریخ حکومت آل مظفر می‌خوانیم: «چون اسیر به جیرفت رسید، مردان آن دو قبیله بیشتر از زنان اسلحه پوشیده مضاف دادند. آتش حرب بالا گرفت...»^۲

کسروی در تادیک پانصد مالهٔ خوزستان می‌نویسد: «در جنگی که بین شمشع و شیخ ابوالخیر در گرفت (ربضان ۸۴۵ هـ.) چون نیروی شمشع اندک بود، زنان را دستور داد که جامهٔ مردان پوشیده و عمامه به سر گذارده در پشت سر مردان بایستند. چون جنگ آغاز گردید، شمشعیان بیکبار حمله بردند... شیخ ابوالخیر و اسیرقلی در خود تاب ایستادن ندیده بگریختند.»^۳

در طول تاریخ، بارها، زنان بنا به مصالح مذهبی و سیاسی و یا به‌دستور زمامداران وقت مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند، و انواع تضییقات و فشارها در حق آنان عملی و اجرا شده‌است: به حکایت تاریخ گزیده، الحاکم باسارالله، خلیفهٔ فاطمی مصر، سالها زنان را در خانه‌ها محبوس کرد، و به آنان رخصت بیرون شدن را نمی‌داد. به فرمان او، مقرر گردیده بود: «... اسکافان سوژهٔ زنان ندوزند، و زنان قطعاً از خانه بیرون نیایند، و هفت سال بر این سنوال بود...» همچنین در تادیک‌نامهٔ هرات می‌خوانیم که ملک فخرالدین کرت که خود غرق فساد و عیش و نوش بود، فرمان داد که: «... زنان به روز از خانه بیرون نیایند، و هر عورتی که به روز بیرون آید، شمس‌الدین قادی که سحتسب است، چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه بر سحله‌ها و کویها برآرد تا تجربهٔ دیگران باشد...»^۴

چنانکه دیدیم در کتب و منابع تاریخی و اجتماعی و اخلاقی قرون وسطی، در مورد زنان، تضایع عادلانه نشده و غالباً آنان را به بی‌وفایی و عهدشکنی و کم‌عقلی متهم کرده‌اند؛ بدون اینکه از سظالم و بی‌عدالتهائی که در حق آنان پس از حملهٔ اعراب روا داشته‌اند، سخنی به میان آورند.

۱. ۲۹۶. ۲. تادیک کرمان، پیشین، ص ۱۹۱ و ۱۴۰.

۳. تادیک برگزیده، ص ۱۱۵ (به نقل از: تادیک پانصد مالهٔ خوزستان).

۴. تادیک‌نامهٔ هرات، پیشین، ص ۲۲-۲۴ (با اندکی تصرف).

در کتاب کلیله و دمنه، باب بوزینه و باخه، می‌نویسد: «سزاوارترین چیزی که خردمندان از آن تحرز نموده‌اند بیوفایی و غدر است، خاصه در حق دوستان، و از برای زنان که نه در ایشان حسن عهد صورت بندد و نه از ایشان وفا و سردسی چشم توان داشت... و هرگز علم به نهایت کارهای زنان و کیفیت بدعهدی ایشان محیط نگردد...»^۱

و در باب بوف و زاغ، می‌خوانیم که از سر خیرخواهی می‌گوید: «صحبت زنان را چون سارافعی پندارد که از او هیچ ایمن نتوان بود، و بر وفای او کیسه‌ای نتوان دوخت...»^۲ در این حکایت، که منسوب به شمس تبریزی است، تأکید شده که قبل از ازدواج، زن و مرد یکدیگر را ببینند و در صورتی که مرد زن را پسندید تن به ازدواج دهد.

«واعظی خلق را تحریص می‌کرد بر زن خواستن و تزویج کردن، و احادیث می‌گفت؛ و زنان را تحریص می‌کرد بر سر منبر به شوهر خواستن؛ و آنکس که زن دارد تحریص می‌کرد بر بیانجی کردن و سعی نمودن در پیوندیها؛ و احادیث می‌گفت از بسیاری که می‌گفت که «الصفوی ابن الوقت». یکی گفت: من مرد غریبم، مرا زنی می‌باید. واعظ رو به زنان کرد و گفت: ای عورتان میان شما کسی هست که رغبت کند؟ گفتند که هست. گفت: تا برخیزد، پیشتر آید. برخاست، پیشتر آمد. گفت. رو باز کن تا ترا ببیند که سنت این است از رسول علیه السلام که پیش از نکاح یکبار ببیند. روی باز کرد. گفت: ای جوان بنگر، گفت: نگریم. گفت: شایسته هست؟ گفت: هست. گفت: این عورت را چه داری از دنیا؟ گفت: خرکی دارم سقایی کند و گاه گندم به آسیا برد و هیزم کشد، از اجرت آن به من رسد. واعظ گفت: این جوان سردمزاده می‌نماید و متمیز، نتواند خربندگی کردن. دیگری هست؟ گفتند: هست. همچنین پیش آمد، روی بنمود. جوان گفت: پسندیده است. گفت: چه دارد گفت: گاوی، گاهی آب کشد، گاهی زمین شکافد، گاهی گردون کشد، از اجرت آن بدو رسد. گفت: این جوان متمیز است، نشاید گاو بانی کند. دیگری هست؟ گفتند: هست. گفت: خود را بنماید. بنمود. گفت: از جهاز چه دارد گفت: باغی دارد. واعظ روی بدین جوان کرد گفت: اکنون تو را اختیار است از این هر سه، هر کدام موافقت است قبول کن. آن جوان بن گوش خریدن گرفت، گفت: زود بگو کدام می‌خواهی؟ گفت: خواهم که بر خر نشینم و گاو را پیش می‌کنم و سوی باغ می‌روم: گفت: آری، ولی چنان نازنین نستی که تو را هر سه مسلم شود.»^۳ زناشویی تحمیلی: در زناشویی، از دیرباز به علایق و تمایلات زنان و جوانان توجه نمی‌شده، و غالباً پدران و مادران مقاصد و نیت خود را به فرزندانشان تحمیل می‌کردند و آنها را به قبول ازدواجهای غیر متناسب و ناهماهنگ مجبور می‌ساختند.

مولوی در حکایت «کنیزک و شاه»، نمونه‌ای از این ازدواجهای تحمیلی را توصیف، و ناراحتیهای روحی و جسمی معشوق را توصیف می‌کند:

۱. همان، ص ۲۴۸. ۲. همان، ص ۲۰۸.

۳. معقات شمس (نسخه عکسی، ص ۱۰۹-۱۰۸) به نقل از: تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین، پوهن، ص ۹۰.

ملک دنیا بودش و هم ملک دین
 با خواص خویش از بهر شکار
 ناگهان در دام عشق، او صید گشت
 آن کنیزک از قضا بیمار شد
 گفت: جان هر دو دردست شماست
 گشت رنج افزون و حاجت ناروا
 روغن بادام خشکی سی نمود

بود شاهی در زمان پیش ازین
 اتفاقاً شاه شسد روزی سوار
 بهر صیدی می شد او در کوه ودشت
 چون خرید او را و بر خوردار شد
 ..شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست
 هر چه کردند از علاج و از دوا
 از قضا سرکنگبین صفرا فزود

بالاخره پزشک دیگری که به مسائل روانی توجه داشت، بیمار را مورد معاینه و بازجویی قرار داد و از حال و روزگار و دوستان و آشنایانش پرسید، تا سرانجام، دریافت که قلب معشوق در گرو عشق دیگریست، و به شاه و جاه و جلال او کمترین عنایتی ندارد.

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد
 نبض او بر حال خود بد بی گزند
 چون زرنجور آن حکیم این راز یافت

در ازدواج تناسب سنی کمتر رعایت می شد. در کتاب عایشه همسر پیغمبر می خوانیم: «...سن عایشه در سوق ازدواج بیشتر از ده سال نبوده است، و بطوری که معلوم می شود، عایشه در آن سوق نیز با بازیچه هایش سرگرم بازی بوده است. زیرا به شرحی که بعد از خودش نقل شده، در سوق عروسی، در محوطه خانه عروسکهایش را همراه داشته و روی طناب تاب می - خورده است. و در همان سوق مادرش همراه چند زن دیگر وارد شده و او را گرفتند و صورتش را با قدری آب شسته و سپس چند دقیقه بیرون اتاق منتظر شدند تا از نفس زدن شدیدی که بدان دچار شده بود به حال آمد. آن وقت او را همراه خودشان به خانه ای بردند که محمد (ص) در آنجا نشسته بود، و جمعی سرد و زن اطراف او جمع بودند. امرومان (مادر عایشه) کودک را در دامن محمد (ص) گذاشت و برای پایان دادن به تشریفات رسمی عروسی، دعای خیر و برکت برای زن و شوهر نمود و آنگاه گفت: این دختر عیال شماست خدا به او و شما هر دو برکت بدهد.

سپس جمعیت با عجله متفرق شدند، و این دختر کوچک عیال پیغمبر سالخورده شد. در سالهای بعد، که محمد (ص) برای ازدواجهای تازه اش مجلس جشن و پذیرایی برقرار می کرد، عایشه با مقداری حسادت و شاید با قدری اهانت، متذکر ازدواج عجولانه خودش می شد، و از این که به افتخار او چنان مجلسی تشکیل نشده بود، گله می کرد...»^۲ سپس می نویسد: «هر وقت حضرت به منزل می آمد، ملاحظه می کرد که این عیال کوچک با بازیچه های خودش سرگرم است.»^۳ محمد (ص) با صبر و شکیبایی این وضع را تحمل می کرد و سوجبات دلخوشی عایشه را فراهم می نمود چون بار دیگر سخن از عایشه جوانترین زن پیغمبر میان آمد بی مناسب نیست، آخرین سزاح و شوخی این زن و شوهر را نقل کنیم:

پیغمبر تا آخرین ساعات عمر شوخ طبعی خود را از کف نداد یک شب در حالیکه از تب و سردرد رنج می برد، عایشه نیز زبان به شکایت گشود و از سردرد شکایت کرد حضرت گفت: «... من بیش از تو حق دارم که از سردرد بنالم با این همه باک مدار، اگر تو پیش از من بعیری ترا کفن خواهم کرد. بر تو نماز خواهم خواند و ترا بخاک خواهم سپرد، عایشه با شوخ طبعی بی که از طعنه و سلامت خالی نبود گفت، بعد هم که به خانه می آبی زن دیگر می گیری پیغمبر که شوخی و ظرافت را خوش می داشت لبخند زد.»

مولوی در مورد نفوذ و تأثیر زنان چنین می گوید:

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان
غالب آید سخت و بر صاحب دلان
باز بر زن جاهلان غالب شوند
زانکه ایشان تند و بس خیره سرند

فضل مردان بر زنان ای بو شجاع
ورنه پیل و شیر را بر آدمی
فضل مردان بر زن ای حالی پرست
مرد کاندر عاقبت بینسی عم است
اوحدی سراغ ای، در مورد زنان غیر صمیمی و هوسباز، سختگیر است و می گوید:

زنی چه بیرون رود بزن سختش
زنی که سرکش هلاکش کن
نیست بهر قوت و کسب و ضیاع
فضل بودی بهر قوت، ای عمی
زان بود که سرد، پایان بین تر است
او ز اهل عاقبت از زن کم است
خود نمایی کند بکن رختش
آب رخ می برد به خاکش کن

زن چو داری سرو پسی زن غیسر
... دل به بازارها گرو کرده
در سفر خواجه بی غلامی نیست
پیش خاتون جز آب و نان نبود
تو که سردی، نمی کنسی صبری

چو روی، در زلت نماسد خیسر
کهنه راهشته قصد نو کرده
بی می و نقل و کاس و جامسی نیست
و آنچه اصل است در میان نبود
چون کنسی بر زنی چنین جبری

و عظم زن عفت است و مستوری
زن که او شاهد و جوان باشد
خود به مجلس چرا شود حاضر
... خوب چون روی خود بیاراید
«زن آگینه است، چنان سنگدل باشد که آگینه را بشکنی، و چنان نرم ساری باشد که در میان آگینه روی.»^۱

سده او را به وعظ دستوری
نازک و نغز و دلستان باشد
به جوانان و مردان ناظر
از نماز و ورع چکسار آیسد

مولوی به رغم اوحدی سراغ ای با تعصب و سختگیری شدید نسبت به زنان، روی موافق نشان نمی دهد و معتقد است اگر بیش از حد لزوم زن را به خودپوشی و حجاب تبلیغ

کنی، رغبت او به خودنمایی فزونی می‌گیرد: «هر چند که زن را اسر کنی که پنهان شو، او را دغدغه خود را نمودن بیشتر شود، و خلق را از نهان شدن او رغبت به آن زن بیشتر گردد. پس تو نشسته‌ای و رغبت را از دو طرف زیادت می‌کنی و سی پنداری که اصلاح می‌کنی، آن خود عین فساد است. اگر او را گوهری باشد که نخواهد که فعل بد کند، اگر منع کنی و نکنی، او بر آن طبع نیک خود، و سرشت پاک خود خواهد رفتن؛ فارغ باش و تشویش بخور...



سنگ، جز رغبت را افزون نمی‌کند...»^۱

با وجود این تعلیمات عارفانه، نباید فراموش کنیم که مردم ایران، مخصوصاً در دوران بعد از اسلام، به‌سائیل ناسوسی سخت پایبند بودند، و گاه دختران و زنان خود را می‌کشتند تا به‌دست دشمن نیفتد. در کتاب طبقات ناصری به‌نمونه‌ای از این تعصبات برمی‌خوریم «چون در طمنجاج رسیدیم، بر یک موضع در پای حصار، استخوان آدسی بسیار جمع بود که استفسار کرده آمد. چنان تقریر کردند که در روز فتح این شهر، بیست هزار دختر بکر را از این برج بیرون انداختند و همانجا هلاک شدند تا به‌دست لشکر مغول نیفتد؛ این جمله استخوانهای ایشان است.»^۲

حالات زن بد، به‌نظر اوحدی سراغی از جام جم:

زن به‌چشم توگر چه خوب شود
زن مستور شمع خانه بود
پارسا مرد را سر افسرازد
چون تهی کرد سفره و کسوزه
پیش قاضی برد که مهر بده
زن پرهیزکار طاعت دوست
زن نسا پارسا شکنج دل است
زن چو خامی کند بجوشانش
زن بد را قلم به‌دست سده
به‌جدایش چند روز بساز
زن چو بیرون رود بسزن سختش
پیش خود مستشار گردانش
راز خود بر زن آشکار مکن
زن بد را نگاه نتوان داشت
گر جوی خرج سازی از مالش
غول خود را بدان بجز زن خود
زانکه چون غول در سرای شود

مولانا حسن‌شاه شاعر درد بدایع‌الوقایع، اشعاری دارد که معرف جلوه‌هایی از زندگی خانوادگی در آن ایام است:

در شعر و در ندیمی و در علم و در ادب
استاد عصر خویشم و هر جا که بسی‌روم
اینم حسب بس است که بگذشتم از نود
کو سحر می‌چنانکه توانم حدیث گفت

نی در عجم یکی چو من است و نه در عرب
از سکه، مصر و شام و دمشق است تاحلب
در لطف شعر و طبع سرا بس بود نسب
تا خود چه بود حاصل عمرم و ما کسب

در پیش قاضی که عزیز است و منتخب
از بعد گفتگوی به صد عیب و صد شغب
گاهی دو هفته یک شب و گه هفته ای دو شب
تا روز بوسه های جوانانه چپ و چپ
سی جویمش کنون سن دیوانه لب به لب
از دلبری که دور نبودیم یک وجب
یارب کنند حشر قیامت به بولهب
در دست هر چه داشته باشد از بوقب
زن همچو ذو ذنابه و مادر چو ذو ذنب
طفلان نارسیده رسیده به جد زاب
یارب مرا چه شد که برون آندم عزب
وز مفلسیست این الم ورنج و آن تعب
از هر که التماس کنم خوشه غنوب
شفتالو از خیار نیابسی و از غرب
ای روی زن سیاه به هر دو جهان چوشب^۱

در خانه جنگ کردم و بردند بنده را
دارالقضا و بحث زن و شوی و جنگ و بانگ
من با وجود پیری خود کار کرده ام
سودای پیر مرد حریص و زن جوان
لب از لب حیب جدا کرده ام بسزور
اکنون هزار ساله ره اندر میان شده
سادر زن حسود و برادر زن مصر
تعلیم می دهند که او پیر و تو جوان
نحسند مثل عقرب و سربخ هر دوشان
فرزند نیز سرده و مانده نیبیره ها
مردم عزب به خانه قاضی درون شوند
از یزنی است خانه خرابی و درد دل
ترسم بسان غوره کند روی خود ترش
ای دل وفا سجوی ز شم شیر و اسب و زن
سردان بین که از جهت زن چه می کشند

از آنچه گذشت، کمابیش به-
وضع عمومی زنان در دوران قرون وسطی
در ایران و دیگر سالک شرق نزدیک
آشنا شدیم. برای آنکه خوانندگان به وضع
اخلاقی و اجتماعی زنان اروپایی در آن
ایام نیز اجمالاً آشنا شوند، سطرپی چند از
کتاب زندگی روزانه در عصر سن لویی
را که سبب زندگی قرون وسطایی زنان
فرانسه واروپاست، در اینجا نقل می کنیم.
وضع زنان در پاریس: فیلیپ رو-
نوار یک شوالیه دانشمند که به امور
اخلاقی و فلسفی نیز توجه داشت، در
اواسط قرن سیزدهم میلادی درباره آنها
چنین اظهار نظر می کند: «اولین فضیلت
برای دخترها اطاعت است، زیرا
وظیفه آنها اطاعت کردن است.
زنان باید جسور، طمعکار و مسرف،



شیرین بدوش فرهاد از نسخه خطی خمس نظامی
مکتب تیموری ۸۵۴-۸۵۳ هجری

نباشند و از هرزگی و بوالهوسی و آسایش با هر کس خودداری کنند. زن طعمکار برای نیل به آرزوهای خود ممکن است خودفروشی کند. ولخرجی و اسراف زن موجب خانه خرابی است. به عقیده این شوالیه، زنها نباید خواندن و نوشتن بیاموزند، بلکه کار اساسی زنان کارهای دستی و دوخت و دوز است. دخترها باید از معاشرت با زنهای فاسد اجتناب ورزند، هنگام عبور نباید با کنجکاو بی دراست و چپ و عقب خود نگاه کنند. او در مورد دخترانی که از پنجره منزل سر خود را بیرون کرده به این طرف و آن طرف نگاه می کنند، قضاوت خوبی نمی کند. در دوره قرون وسطی، بر اساس تعلیمات مسیح، مردم اصولاً نسبت به زنان نظر مساعدی نداشتند، با این حال از قرن دوازدهم به بعد، در اثر رشد تدریجی نهضت بورژوازی، موقعیت اجتماعی زنان رو به بهبود نهاد. فیلیپ روتوار از زن نجیب و خانه دار تمجید می کند. و سن لویی به دخترش ایزابل نصیحت می کند که خداپرست و پرهیزکار باشد، مرضی و بیماری را تحمل و بیچارگان و مستمندان را یاری کند، نسبت به شوهر و پدر و مادر خویش مطیع باشد، از لباس و جواهرات بقدر احتیاج استفاده کند و زیادی را صدقه بدهد، و در مقابل کارهای نیکویی که انجام می دهد انتظار پاداش نداشته باشد.

به حکایت منابعی که در دست است، در اروپای قرون وسطی نیز زنان بی بندوباری بودند که به هیچ یک از مقررات مذهبی و اخلاقی توجه نداشتند؛ چنانکه یک بار زنی هنگام رفتن به بازار با زن آرایشگری ملاقات می کند، آرایشگر به دوست خود می گوید برویم در فلان کوچه نزد فلانکس شراب بخوریم. آنجا محل مناسب و بی دردسری است. پس از رسیدن به محل، خوراک غاز و جوجه و پنیر سفارش می دهند و در نوشیدن شراب زیاده روی می کنند. بعد میل می کنند که بروند و برقصند. لباسهایشان را در آنجا گرو می گذارند و در حال سستی راه می افتند. در کوچه از شدت مستی به زمین می خورند و مدهوش و بی حس تا صبح در کوچه باقی می مانند. صبحگاهان عابرین به گمان این که مرده اند، آنها را به قبرستان بیگناهان می گذارند. صبح روز بعد که یکی از آنها مدهوش آمده بود، به کسانی که گردش حلقه زده بودند، گفت: «بنوشیم باز هم بنوشیم».

یک کشیش پیر در آغاز قرن چهاردهم میلادی از نجابت زنهای قدیم سخن می گوید و می نویسد: که آنها پیش از سه دست لباس نداشتند: یک دست لباس عروسی، یک دست برای روزهای یکشنبه، و یک دست هم برای سایر روزها. لباسهایشان گشاد و بلند بود، ولی امروز وضع دگرگون شده و زنها به خود آرای و زینت سرو صورت خود می پردازند و گردن و سینۀ خود را به مردم نشان می دهند.»^۱

فعالیت‌های سیاسی زنان در دوران قبل و بعد از اسلام، مکرر می بینیم که زنان در امور سیاسی مداخله می کنند، و گاه زمام امور مملکتی را در دست خود می گیرند؛ چنانکه دو دختر خسرو پرویز بنوبت پادشاهی کردند. همچنین در دوران بعد از اسلام در ممالک شرق نزدیک گاه زنان عهده دار امور سیاسی بودند.

زنی که پادشاهی می‌کرد: در تاریخ بخادای نوشخی (مربوط به نیمه اول قرن چهارم هجری) از خاتونی سخن رفته است که با عقل و کاردانی مدتی حکومت کرده تا نوبت حکومت به فرزندش «طغشاده» رسیده است. وی «پانزده سال سلک داشت و به روزگار او، عرب به بخارا آمدن گرفتند، و هر بار خاتون صلح کردی و مال دادی. چنین گفته اند که به روزگار، از وی صائب رأی تر کسی نبود و به اصابت رأی، سلک سی داشت و سردمان او را منقاد گشته بودند، و عادت او چنان بود که هر روز از در حصار بخارا بیرون آمدی و بر اسب ایستادی بر در ریگستان... و اسر و نهی دادی... اینچنین از بامداد تا چاشتگاه نشستی...»^۱

دیگر از زنان سیاستمدار رسیده همسر فخرالدوله است. وی پس از مرگ خواهر خود مجلسی از اسراء و علما تشکیل داد، و پس از شور و مطالعه با آنان به نیابت سلطنت برگزیده شد. این زن در دوران فرمانروایی شخصاً به کارهای مهم رسیدگی می‌کرد. جواب داهیانهای که او به سلطان محمود غزنوی داد، و او را از لشکرکشی به منطقه نفوذ خود منصرف کرد، دلیل بارزی بر حسن نیت و کاردانی اوست.

یکی دیگر از زنان ساجراجو و زورمند تاریخ، ترکان خاتون مادر سلطان محمدین-تکش خوارزمشاه است. بطوری که از تاریخ جهانگشا بر می‌آید، او را درگاه و حضرت و ارکان دولت و سواجب و اقطاع جدا بودی، و مع هذا حکم او بر سلطان و اسوال و اعیان و ارکان او نافذ؛ و بسیار خاندان قدیم را واسطه او شد که منقطع گشت و چون سلکی و یا ناحیتی مسلم شدی، صاحب آن سلک را بر سبیل ارتهان به خوارزم راندی، تمامت را در شب به جیحون انداختی؛ و غرض آن داشتی که تا سلک پسرش بی زحمت اغیار، و چشمه حکم بی غبار باشد.»^۲

حکومت ترکان خاتون: در تاریخ کرمان می‌خوانیم که: «بعد از وفات سلطان قطب الدین، اسراء و اعیان مملکت بر حکومت ترکان خاتون اتفاق کردند... الحق آن مخدوره مدبره کافیه خیره در تعمیر ولایت و ترفیه حال رعیت و افاضه خیرات و اشاعه حسنات و احترام علما و انعام فضلا به نوعی قیام نمود که عشر عشر آن از هیچ پادشاهی به ظهور نرسیده... ترکان خاتون با جمعیت خاطر در اصلاح اسور جمهور لشکری و رعیت قیام می‌فرمود. در حوسه گواشیر و بلوکات، قصبات و قراء متعدد احداث نمود. حال تحریر این کتاب [۱۲۹۱ هـ.] در بعضی از رقبات قنوات سطموره طافیده، نای (نای خاتون) بیرون می‌آید که بر آن نام ترکان خاتون ثبت است. قریه سوسوسه به «سراسیاب» و «چترو» که ۶ فرسنگ در شمال گواشیر و اکنون معمور است، از مجدثات آن عادلۀ کافیه است... مدت سلطنت او در کرمان ۲۵ سال بود. بعد از او دخترش پادشاه خاتون به پادشاهی رسید.»^۳

در صفحه ۱۶۵ تاریخ کرمان، می‌خوانیم که در سنه ۶۹۰ هـ، پس از مرگ ارغون خان گیخان خان، برادرش، از روم به آذربایجان آمده، افسر سلطنت بر سر نهاد و «پادشاه خاتون» را که زوجه او بود به سلطنت کرمان فرستاد... پادشاه خاتون را لقب صفوة الدین بود. حسن

۱. ص ۸ به بعد. ۲. ج ۲، ص ۱۹۸.

۳. تاریخ کرمان، پیشین، ص ۱۵۵ به بعد (به اختصار).

صورت و نیکویی سیرت را دارا بود. سلطان قطب‌الدین پدرش، او را در کودکی لباس سردان پوشانیدی و نام او را سلطان حسن‌شاه کردی. غیر از خواص او، کسی دیگر نمی‌دانست که پسر نیست. و در فضل و کمال، شهسور عالم، در فن خط‌نسخ، ناسخ خط «ابن مقله»... در زمان سلطنت او به کرمان، علما و فضلا را رعایت و احترام می‌فرمود، و غالب اوقات در مجلس او صحبت علمی داشته می‌شد. شعر را نیکو می‌گفت:

من آن زلم که همه کار من نکو کاری است
نه هر زنی به دوگز مقنعه است کدبانوی
جمال طلعت خود را در بیخ می‌دارم
... با حسن صورت و نیکی سیرت و کمال فضل، بر قتل برادرش جلال‌الدین-
سیورغتمش، که عدیل و نظیر نداشت، اقدام کرد. این معنی موجب نکال دنیا و وبال آخرت
او گشت...»

به نظر اشیپولر «وضع و موقعیت زن نزد مغولان به سراتب آزادانه‌تر از جوامع عرب بوده است. زنان مغول لاقول تا پایان قرن هفتم، بی‌حجاب بودند. همسران بزرگان مغول، خصوصاً زنان اصلی فرمانروا، برای خود خیمه اختصاصی داشتند... به زنان قسمت‌هایی از اسلاک سلطنتی و غنایم جنگی داده می‌شد... زنان مغول، نه تنها وقتی که رسماً فرمانروا بودند بلکه حتی در مواقع دیگر نیز، در امور دولت دخالت می‌کردند. زنان خانواده خان نه تنها سفرای خارجی را به حضور می‌پذیرفتند بلکه در مراسم انتخاب خان شرکت می‌کردند... موقعیت ممتازی که زنان نزد مغولان داشتند، در ایران بی‌تأثیر نبود. نقشی را که زنی چون ترکان خاتون در فارس به عهده داشت، و این که زنی در فارس به اتابکی رسید، حاکی از تغییر و بهبود نسبی وضع زنان است. این دگرگونی تا آن درجه بود که فخرالدین کرت، فرمانروای هرات، در حدود سال (۱۳۰۰ م.) خود را ناگزیر دید که با صدور قوانینی، لزوم حجاب زنان را که می‌رفت نقصان یابد بار دیگر تأکید کند.»^۱

حقوق اجتماعی زنان در عهد مغول

بطور کلی، زنان حرنسرای مغولان و تیموریان از حقوق و آزادیهای بیشتری برخوردار بودند. کلاویخو در سفرنامه خود می‌نویسد که در ضیافت‌های بزرگ درباری «... خانهای درباری همواره حاضر بودند. کلاویخو، می‌گوید که هر هشت زن تیمور را دیده است...» همسر میران‌شاه... به افتخار سفیران، ضیافتی شاهانه داد. در این پذیراییها، مهمانان از گوشت اسبان، که درسته کباب شده بود، تناول می‌کردند. سه هزار قرابه و تنگ شراب در پیرسون مجلس چیده بودند... این مهمانیها از بام تا شام و گاهی تا باسداد روز بعد، همچنان ادامه می‌یافت، و زنان نیز در این بزمها پا به پای سردان می‌خوردند و می‌آشامیدند...»^۲ او در فصل هشتم سفرنامه خود، ضمن گفتگو از خصوصیات تبریز می‌نویسد: «... در بعضی کاروانسراها که در آنها

۲. سفرنامه کلاویخو، پیشین، ص ۲۴.

۱. تاریخ مغول در ایران، پیشین، ص ۳۹۶.

وسایل و لوازم آرایش و عطریات زنان فروخته می‌شود، زنان به دکانه‌ها و حجره‌های آنان می‌آیند تا از آنها بخرند؛ زیرا این زنان عطر و روغن زیاد به کار می‌برند. جامه زنان در خیابان عبارت است از پارچه سفیدی که سرپای را می‌پوشاند و نقابی از سوی اسب برچهره می‌افکنند تا هیچکس آنان را نشناسد.»

www.Bakhtiaries.com

پس از حمله مغول به ایران، بطور محسوس، از شدت فشار روحانیان و دیگران به زنان کاسته شد. در «یاسای چنگیزی» به لزوم همکاری زن و شوهر اشاره شده و از اینکه در خانواده‌ای «شوهر به خاتون اعتماد نکرده و خاتون به فرمان شوهر ننشسته و قاینان (مادر شوهران) عروس را نپسندیده و عروس قاین را حرمت نداشته»^۱ اظهار نگرانی شده است. از وظایف زن در قبال شوهر، ترتیب و تنظیم خانه و مراقبت و پذیرایی از مهمانان، نگهداری از اسواال خانواده، ساختن ظروف، چیدن پشم، بافتن پارچه، دوختن لباس، دوشیدن شیر، درست کردن غذا و نگاهداری گله و از این قبیل کارها بوده به انضمام کارهایی که متعلق به مردان بوده است.^۲

آزادی نسبی زنان در عهد مغول

تعالیم چنگیز در باره وظایف زنان در قبال شوهر خود چنین است: «زن باید که چون شوهر به شکار و لشکر برنشسته، او خانه را آراسته و مرتب دارد چنانکه چون ایلچی یا مهمان به خانه فرود آید، همه چیز به ترتیب ببیند؛ و آتش نیکو ساخته، مایحتاج خان پرداخته باشد. لاجرم نیکناسی شوهر، پیدا گردانیده باشد، و نام او بلند کرده و در محافل چون کومسرافراز گشته. نیکی مردان از نیکی زنان معلوم شود، و اگر زن بد و بی‌سامان باشد، و بی‌رای و تدبیر، بدی مرد از او معلوم شود...»^۳

مارکو پولو که مدتی بین قبایل مختلف زیسته و از نزدیک با زندگی آنان آشنایی پیدا کرده است، در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: «زنان تاتار از لحاظ عفت و عصمت و وفا و وظیفه‌شناسی، در برابر شوهران، تالی ندارند. بیوفایی از نظرشان عیب بزرگ اخلاقی محسوب می‌شود. در مقابل شوهران نیز نسبت به زنان خود صدیق و مهربانند. به این جهت، همیشه در خانواده‌ها صالح و صفا برقرار است. از دهان زنها هرگز حرف زشت شنیده نمی‌شود، پاکدامنی و حجب و حیاشان شایان توجه و قابل تحسین است، و خرجشان برای سردها زیاد نیست؛ بر عکس وجود آنها از لحاظ کارهایی که در خانه می‌کنند، برای مردها پر درآمد است. روی همین اصل وقتی سردی زن جدیدی می‌گیرد، به پدرزن خود هدیه‌ای که همپایه جهیز است، می‌دهد.»^۴

مارکو پولو که از نزدیک ناظر فعالیت‌های گوناگون زنان بود، در باره زنان می‌نویسد: «زنان آنچه را که برای شوهر و خانه‌شان لازم است، می‌خرند، و آنچه باید بفروشند، می‌فروشند.» اسباب خانه و ترتیب آن، تمام و کمال در دست زن است، و در نتیجه، آنها اشیاء جزئی که

۱. نظام اجتماعی مغولان، ص ۱۰۴ (به نقل از: شیرین بیانی، زن در ایران عصر مغول، ص ۱۵۶).

۲. سفرنامه مادکو پولو، ص ۸۶ (از همان مأخذ همان صفحه).

۳. جامع التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۳ (از همان مأخذ، همان صفحه).

۴. سفرنامه مادکو پولو، ص ۸۸-۸۷ (از همان مأخذ، ص ۵۹-۵۸).

در زندگی ساده صحرائشینی مورد استفاده می‌باشد می‌سازند.^۱

روبروک و ظایف آنان را چنین شرح می‌دهد: «شغل زنان عبارت بود از راندن عرابه‌ها، قرار دادن چادرهای متحرک روی عرابه‌ها، و همچنین برپاداشتن آنها، دوشیدن گاوها، درست کردن کره، «قری‌اوت» یا پنیر، دباغی پوست حیوانات، و دوختن آنها با ریسمان. ایشان کفش، پوتین و سرانجام تمام انواع لباسها را می‌دوختند» زنان نمد نیز می‌سازیدند و اطاقها و خانه‌ها را با آن می‌پوشانیدند.^۲

پلان کرین چنین روایت می‌کند: «تمام کارها با زنان بود: پوست‌دوزی، لباس‌دوزی، ساختن کفش، و هر چه که از چرم درست می‌شده است. آنان عرابه‌ها را برای کوچ کردن آماده می‌کردند، آنها را می‌رانند، شتران را بار می‌کردند، و در تمام کارها بسیار ماهر و چالاک بودند.»^۳ یاسای چنگیز حکم می‌کند که: «هنگامی که مردان به جنگ می‌روند، زانی که در اردو می‌مانند کارهای ایشان را به عهده گیرند.»^۴ وجوینی بنا به دستور «یاسا» نقل می‌کند که زن در غیاب شوهر کارهای قبیله را انجام می‌داد، و «سوئمنی بر قرار، که کارها را مراقبت کند.»^۵ ابن بطوطه نیز می‌نویسد: «زنان بازاریان و زنان مردان متوسط الحال به عرابه‌ای سوارند و سه چهار کنیز دارند، که دامن لباسشان را به دست می‌گیرند... زن ترک نیز به همین وضع به بازاری می‌آید. غلامانی که در ملازمت او هستند، گوسفندان و شیرینی را که باید فروخته شود، می‌آورند، و خاتون، آن اجناس را در مقابل عطریات، معاسله می‌کند، و بسا که شوهر خاتون هم همراه اوست، لیکن هر کس او را ببیند تصور می‌کند که از جمله پیشخدمتهای زن است؛ زیرا که وضع او نسبت به وضع خاتون محقر می‌نماید.»^۶

مغولان به مسأله عفت زن، دل‌بستگی و علاقه داشتند «در ناحیه کامول که مغولها آن را خامیل می‌گفته‌اند... و در حدود تبت قرار دارد، رسم چنین بوده که وقتی مسافری از راه می‌رسیده و مایل بوده در خانه‌ای استراحت کند، مرد آن خانه بیرون می‌رفته و وزن و دخترخواهر خود را باقی می‌گذاشته تا هر نوع که سهمان بخواهد از او پذیرایی کنند، و تا هر وقت که در آن خانه می‌ماند مرد به سر زندگی خود باز نمی‌گشت.»

منکوتان پس از فتح این منطقه، از این سنت دیرین جلوگیری کرد. اتفاقاً خشکسالی سختی پدید گردید. مردم این بلای آسمانی را معلول سه سال عفت و ترک روش دیرین شمردند و از خان تجدید رسم کهن را طلب کردند. خان از روی غضب گفت: «حال که شما اصرار دارید به این بیشرافتی زندگی کنید، بروید و رسوم رسوای خود را از سرگیرید... همه

۱. نظام اجتماعی مغولان، ص ۲۹۳ (از همان مأخذ، ص ۱۱۶).

۲. مسافرت «روبروک به تاتارستان»، (از همان مأخذ، ص ۱۷-۱۱۶).

۳. سفرنامه، ص ۵۱ (از همان مأخذ، ص ۱۱۷).

۴. نظام اجتماعی مغولان، (از همان مأخذ، همان صفحه).

۵. تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۱۷ (از همان مأخذ، همان صفحه).

۶. سفرنامه، ص ۳۰-۳۲۹ (از همان مأخذ، همان صفحه).

شادمان شدند و بار دیگر این رسم برقرار گردید.^۱

مغولان پس از سرگ، مایحتاج زندگی را بطور نشانه، نه بطور کاسل با مرده، به خاک می‌سپردند. و در مورد سران مغول مشاهده می‌کنیم که جز مایحتاج زندگی، دختران را نیز زنده با آنان به خاک می‌سپردند.^۲

جالب توجه است که قوم بیابانگرد مغول نیز پس از آن که به قدرت و ثروت بیکران رسیدند، مانند همه اقوام متنعم، در فساد و خودپرستی فرو رفتند؛ بطوری که از سفرنامه مارکو پولو بر می‌آید، قویلای قآن (۶۹۳ - ۵۶۸ ه. ق.) هر دو سال یکبار سفیران مخصوص به اطراف و اکناف کشور گسیل می‌داشت و آنان موظف بودند زیباترین و دلرباترین دوشیزگان حوزه ماسوریت خود را گرد آورند. و پس از آنکه آنان را از لحاظ اندام و دهان و دندان و گیسوان و چشم و چهره مورد آزمایش قرار دادند خیل مهرویان را به دربار قآن می‌بردند و در آنجا ماسورین مخصوص پس از مطالعات لازم، گل سرسبد زیبارویان جهان را بر می‌گزیدند. ولسی انتخاب نهایی در دربار صورت می‌گرفت؛ یعنی از میان آنهمه مهرویان فقط سی چهل نفر، که از جهات مختلف ممتاز بودند و از حیث طرز تنفس و بوی دهان، آرایش خواب و عدم اعتیاد به خرناس برگزیده و ممتاز بودند، به گروه مهرویان دربار می‌پیوستند، و در آنجا به دسته‌های ۵ نفری تقسیم می‌شدند، و هر گروهی می‌بایستی شبانه روز در تالار مخصوص امپراتور آماده کار باشند و دستور قآن را اجرا و تمایلاتش را بر آورده سازند، و پس از سه شبانه روز، گروه دیگر بجای آنان به خدمتگزاری می‌پرداختند. به این ترتیب، می‌بینیم در دوره مغول نیز پس از اسکان و شهر نشینی، طبقات بالای اجتماع دستخوش فساد و خودخواهی شدند. مخصوصاً در ایران پس از آنکه مغولان به حکم ضروریات اجتماعی و اقتصادی به اسلام گرویدند، موقعیت زنان رو بخواست نهاد. زنان که روزگاری از آزادی و اختیاراتی برخوردار بودند، در حرس‌سراها محدود و خواجگان و غلامان به توطئه و کنکاش علیه آنان مشغول شدند. دیگر زنان در جلسات مشورتی (قوریلتاها) شرکت نمی‌کردند و در حل و فصل قضایای سیاسی و اجتماعی دخالتی نداشتند.^۳

وضع زنان در عهد تیمور

در دوران قدرت تیمور، زنان مخصوصاً زنان غیر مسلمان، از حقوق و امتیازات بیشتری برخوردار بودند، چنانکه در میدانهای جنگ، زنان سلحشوری بودند که دوشادوش مردان با دشمن می‌جنگیدند. بارتولد می‌نویسد: «... زنان حرس‌سرای تیمور به شیوه زنان مسلمان رفتار نمی‌کردند و عادت و رفتار آنان بیشتر شبیه اعمال زنان مغولی بود. کلاویخو و ابن عربشاه از ضیافت بزرگی که به سال ۱۴۰۴ م. (۸۰۷ ه. ق.) با حضور خود آنان برگزار شده بود سخن گفته می‌نویسد که:

۱. سفرنامه مادکوپولو، ص ۷۵ (از همان مأخذ، ص ۵۹).

۲. رک: تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۹۸ (از همان مأخذ، ص ۶۵).

۳. از «زنان در عهد مغول» تا اینجا تلخیص است از: زن در ایران عصر مغول، پیشین، ص ۱۵۹-۵۶ (به نواب و اختصار).